



University of Tehran Press

The Convergence of National and International Human-Rights Standards in the Decisions of National Courts

Sadegh Salimi^{1✉} | Jabar Eyssaian²

1. Corresponding Author; Associate prof. Department of international law, central Tehran branch,, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: sadeghsalimi@yahoo.com
2. Ph.D. Student in international law, Department of international law, central Tehran branch,, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: jabar.issayan@gmail.com

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <hr/> <p>Pages: 1561-1582</p> <hr/> <p>Received: 2021/05/07</p> <p>Received in revised form: 2021/07/10</p> <p>Accepted: 2021/09/02</p> <p>Published online: 2023/09/23</p> <hr/> <p>Keywords: <i>human rights related standards, domestic legal systems, domestic courts, convergence.</i></p>	<p>The international law system based on groundbreaking human-rights standards - which has amounted to a fundamental change in the international legal values from an outward view (state to state) to an inward view (state to nation) - has compelled all states to change their approach in domestic legal system. Moreover, to protect their identity as a civilized member of international community all states are anxious to coordinate domestic rules and regulations with progressive human-rights standards. National courts are among the main sources by which international legal standards can penetrate into national legal systems. In this paper, based on hypothesis that national judicial decisions have an evident impact on the settlement of national and international conflicts, it will be argued that by interpreting laws in line with international legal sources, national courts can strengthen human rights related standards. This role is compatible with two main theories namely, coordination and prioritization between national and international sources both of which lead to the convergence of national and international legal systems.</p>
<p>How To Cite</p>	<p>Salimi, Sadegh; Eyssaian, Jabar (2023). The Convergence of National and International Human-Rights Standards in the Decisions of National Courts. <i>Public Law Studies Quarterly</i>, 53 (3), 1561-1582. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2021.323083.2764</p>
<p>DOI</p>	<p>10.22059/JPLSQ.2021.323083.2764</p>
<p>Publisher</p>	<p>University of Tehran Press.</p>





انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳

دوره: ۵۳، شماره: ۳

پاییز ۱۴۰۲

Homepage: <http://jplsq.ut.ac.ir>

همگرایی موازین حقوق بشری ملی و بین‌المللی در پرتو آراء دادگاه‌های ملی

صادق سلیمی^۱ | جبار عیسیایان^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشیار گروه حقوق بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

رایانامه: Sadeghsalimi@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری گروه حقوق بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: Jabar.issayan@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۱۵۸۲-۱۵۶۱</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۷</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۲/۰۷/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: تعهدات حقوق بشری، دادگاه‌های ملی، معاهدات عمودی، نظام قضایی ملی، همگرایی.</p>	<p>نظام حقوق بین‌الملل مبتنی بر قدرت ساختار شکنانه موازین حقوق بشری که موجب تغییر ماهیت هنجارهای حقوقی بین‌المللی از نگاه بیرونی (کشور به کشور) به نگاه درونی (کشور به ملت) شده است، دولت‌ها را ملزم به تغییر رویکردهایی در نظم حقوقی داخلی کرده است. دولت‌ها نیز برای اینکه هویت خود را به عنوان یکی از اعضای متمم جامع بین‌المللی از دست ندهند، سعی می‌کنند قواعد و رویه‌های ملی خود را با این قواعد برتر سازگار و هماهنگ کنند. دادگاه‌های ملی از مهم‌ترین نهادهای حاکمیتی مورد توجه حقوقدانان و مراجع بین‌المللی هستند که می‌توانند موجب ورود موازین بین‌المللی به نظم حقوقی داخلی شوند. این پژوهش، با مفروض دانستن تأثیر تصمیمات قضایی دادگاه‌های ملی در رفع تعارضات نظام حقوق بشری ملی و بین‌المللی، با روش تحلیلی-توصیفی نتیجه می‌گیرد که دادگاه‌های ملی می‌توانند با بهره‌گیری از اختیار تطبیق و تفسیر قوانین و استناد به منابع بین‌المللی، همسو با ایده جهان‌شمولی، موجب اعتباربخشی به موازین حقوق بشری شوند و با دو رویکرد هماهنگ‌سازی و اولویت‌بندی منابع داخلی و بین‌المللی، نقش بسزایی در توسعه حقوق بشر و همگرایی دو نظام حقوق ملی و بین‌المللی داشته باشند.</p>
استناد	سلیمی، صادق؛ عیسیایان، جبار (۱۴۰۲). همگرایی موازین حقوق بشری ملی و بین‌المللی در پرتو آراء دادگاه‌های ملی. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۳ (۳)، ۱۵۶۱-۱۵۸۲. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2021.323083.2764
DOI	10.22059/JPLSQ.2021.323083.2764
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

داشتن رویه ناسازگار با موازین حقوق بشری موجب مسئولیت دولت‌ها می‌شود. دادگاه‌های ملی به عنوان ناظر برخاسته از نظام حقوق داخلی، نه تنها به عنوان پاره‌ای از حاکمیت، خود مکلف به رعایت حقوق بشرند، بلکه برای حفظ مصلحت کشور و جلوگیری از هر اقدامی که منافع ملی و استقلال کشور را به خطر می‌اندازد، می‌توانند با بهره‌مندی از توانایی‌های قضایی خود و رعایت موازین حقوق بین‌الملل عام و خاص سطح عدالت داخلی را ارتقا بخشند و موجب همگرایی دو نظام حقوق ملی و بین‌المللی شوند. در سال‌های اخیر دانشمندان به‌طور قانع‌کننده‌ای اهمیت روزافزون دادگاه‌های داخلی در این قلمرو را نه تنها به عنوان بازیگران حقوقی بلکه، به عنوان عوامل توسعه هنجارهای بین‌المللی ثابت کرده‌اند، علاقه‌مندان از «جهانی‌سازی قدرت قضایی» پشتیبانی کرده‌اند. برخی مانند آن ماری اسلاتر^۱ صرفاً جنبه‌های کاملاً سیاسی جهانی‌سازی قضایی را برجسته کرده‌اند. دانشمندان بر روش‌هایی تأکید دارند که براساس آنها دادرسان به عنوان بازیگران سیاسی مستقل، در گفتگوی فرامرزی شرکت کنند (Sloss & Van Alstine, 2015: 6).

در این نوشتار ضمن تبیین علل ضرورت همگرایی دو نظام حقوق ملی و بین‌المللی و موانع این همگرایی، جایگاه موازین حقوق بشری در نظام بین‌المللی و رویکرد کشورها نسبت به این موازین تجزیه و تحلیل می‌شود. در نهایت با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانونی نظام حقوقی ملی به‌ویژه اصول قانون اساسی و تفسیر متون قانونی مبتنی بر رویکرد حقوق بشری محور، تبیین می‌شود که دادگاه‌های ملی با چه روشی می‌توانند موجب همگرایی دو نظام موصوف شوند.

با اینکه در خصوص اهمیت جایگاه موازین حقوق بشری و ضرورت توجه به آنها نویسندگان پژوهش‌های زیادی انجام داده‌اند، لیکن با رویکرد حاضر پژوهشی در ادبیات حقوقی کشور ثبت نشده است.

۲. ضرورت همگرایی مقررات ملی و بین‌المللی حقوق بشری

خاستگاه اولیه مفاهیم حقوق بشری، نظام داخلی کشورهاست، در واقع ریشه در فرهنگ، مذهب یا حقوق موضوعه کشورها دارند، لیکن به لحاظ توجه خاص جامعه بین‌المللی به این عرصه منتقل شده‌اند. نظام حقوق بین‌الملل تلاش کرده است که حداقل مشترکات تمام نظام‌های ملی را موردنظر قرار دهد و آن را ارتقا بخشد. در سال‌های اخیر شاهد تأکیدات فزاینده‌ی رو به رشدی بر تعیین وظایفی در راستای تحقق حقوق جهانی بشر فراتر از مرزها هستیم (Glanvill, 2017: 1069).

با وجود تأثیر دوسویه حقوق داخلی و بین‌المللی بر همدیگر، در مجادله بر سر اینکه کدامیک از این دو نظام برتری دارند، در گذشته دادگاه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در آرای قضایی و نظریات مشورتی خود کفه ترازو را به

سود طرفداران برتری حقوق بین الملل سنگین تر کرده‌اند. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در پرونده تبادل جمعیت یونان و ترکیه اعلام کرد که وظیفه کلی این است که قوانین داخلی با تعهدات موضوع مقررات بین‌الملل مطابقت داشته باشند (P.C.I.J. Rep, 1925: No.10) و در دعوی مناطق آزاد اعلام کرد کشوری که با تعهدات معتبر بین‌المللی روبه‌رو شده است، موظف است تا آنجا که برای اطمینان از اجرای تعهدات بین‌المللی ضروری است، در قانون خود اصلاحاتی را انجام دهد. اگر به این وظیفه عمل نکند، کشور نمی‌تواند برای محدود کردن دامنه تعهدات بین‌المللی خود به قوانین خودش استناد کند (P.C.I.J, 1932: No.46).

امروزه عطف به اهمیت موازین بین‌المللی حقوق بشری تعامل بین نظام‌های حقوقی بین‌المللی و داخلی تحت تأثیر تغییر ساختاری عمیقی قرار دارد. بررسی ادبیات مربوط به رویکرد انتقادی از حقوق بین‌الملل مؤید بروز تحول ساختار شکنانه از حیث مکانی، زمانی و موضوعی مبتنی بر هنجارهای بین‌المللی حقوق بشری است که نتیجه آن غلبه بدون قید و شرط حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی است (Arthur & Giannattasio, 2018: 2) ایده لقاخ ملایم (باروری تدریجی)^۱ حقوق داخلی از طریق نیروی هنجارهای حقوق بین‌الملل معتقد است که حقوق بین‌الملل بدون هرگونه اقدام قهر آمیزی در حال غلبه بر حقوق داخلی است (Arthur & Giannattasio, 2018:10) بنابراین هر کشوری به عنوان عضوی از جامعه بین‌المللی ملتزم به رعایت مقررات حقوق بین‌الملل و همسوسازی مقررات داخلی با التزامات بین‌المللی است. ایده دیگر، پیشنهاد تونس در خصوص دادگاه قانون اساسی بین‌المللی^۲ است، این ایده ابتدا در سال ۱۹۹۹ توسط آقای محمد مرزوخی به صورت مقاله‌ای در روزنامه liberation ارائه شد و هدف آن مقابله با اقتدارگرایی، ارتقای سطح دموکراسی و حقوق بشر و تقویت اصول قانون اساسی بود. پس از پایان به اصطلاح بهار عربی، محمد مرزوخی، در دوره ریاست جمهوری خود در تونس از این ایده به شدت حمایت کرد. ایشان در سال ۲۰۱۱ کمیته‌ای از متخصصان قانون اساسی تشکیل داد تا پیش‌نویس و طرح کلی آن را ارائه دهند. در ۵ سپتامبر ۲۰۱۲ در شصت و هفتمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد خواستار تدوین آیین دادرسی برای آن شد. ایشان به حمایت‌های خود ادامه داد و در همان سال موفق شد کمیته‌ای متشکل از ۱۰۰ استاد حقوق اساسی و بین‌الملل از سراسر جهان را رهبری کند و با دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به منظور جلب حمایت آنها ارتباط برقرار کند. تلاش نهایی وی، پیش از انقضای دوره ریاست جمهوری، برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی با عنوان «دادگاه بین‌المللی قانون اساسی و ضرورت پایداری» در ژوئیه ۲۰۱۴ بود. همه شرکت‌کنندگان خواستار حمایت جهانی از ICoC شدند و اجرای رسمی طرح را در پایان کنفرانس تصویب کردند (Nasrawin, 2016: 210-211). متأسفانه به لحاظ تقابل این ایده با اقتدارگرایی حاکمان و عدم همکاری مراجع منطقه‌ای و بین‌المللی، با پایان دوره ریاست جمهوری مرزوخی اقدام رسمی مؤثری برای تحقق این ایده صورت نگرفته است.

1. gentle fertilization

2. International Constitutional Court(ICoC)

گاه آن رسیده است که مفاهیم حقوق بشری منتقل شده به نظام بین‌المللی به نحو تحول و تکامل یافته به نظام حقوق داخلی برگردانده شود. تصویب یک معاهده حقوق بشری توسط دولت یک تعهد حقوق بین‌المللی ایجاد می‌کند که گروه‌های حقوق داخلی می‌توانند آنها را برای ایجاد فشار بر نهادهای سیاسی داخلی به کار گیرند تا مطابق با آن تعهد اقدام کنند. (Hathaway, 2002: 1935). برای نیل به این مقصود بهترین اقدام آن است که حقوق بشر بین‌المللی به عنوان جزئی از حقوق داخلی وارد قانون اساسی کشورها شود تا همسان‌سازی قوانین داخلی با نرم‌های بین‌المللی صورت گرفته و این نرم‌ها مورد حمایت ارکان حکومتی از جمله دستگاه قضایی قرار گیرند که در نتیجه آن ایجاد رویه قضایی منطبق با حقوق شهروندی سهل می‌شود.

شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان دشتی (خورموج) در رأی شماره ۹۹۰۹۹۷۷۷۲۰۲۰۰۱۱ شمارة ۹۹۰۹۹۷۷۷۲۰۲۰۰۱۱ همسویی موازین بین‌المللی و داخلی را متجلی می‌سازد: «(دادگاه) حق کار و اشتغال و انتخاب شغل و برخورداری از حقوق یکسان و بدون تبعیض جنسیتی بین زنان و مردان را از حقوق بنیادین بشری می‌داند. هرچند جمهوری اسلامی ایران تاکنون به کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب ۱۹۷۹ ملحق نشده است، اما دیگر اسناد داخلی و بین‌المللی حقوق بشر از جمله اصول ۲۰، ۲۲ و ۲۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده ۶ قانون کار مصوب ۱۳۶۸ و بند ۱ ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸، ماده ۱۳ اعلامیه حقوق بشر اسلامی مصوب ۱۹۹۰ قاهره و اعلامیه حقوق بنیادین کار مصوب ۱۹۹۸ و ماده ۳ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ و بند اول از قسمت هـ ماده ۵ کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی مصوب ۱۹۶۵ مقاوله‌نامه شماره ۱۱۱ مصوبه ۱۹۵۸ سازمان بین‌المللی کار که دولت ایران بدون حق شرط (تحفظ) پذیرفته و به آنها ملحق شده و مطابق ماده ۹ قانون مدنی ایران در حکم قانون است، بر این حق تأکید دارند». شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه نیز در رأی ۹۷۰۹۹۷۸۳۲۵۳۰۱۰۵۵ مورخ ۹۷/۱۰/۱۵ پس از استناد به فصل سوم، بند ۷ اصل ۳ و اصل ۱۷۵ قانون اساسی و تفسیر مضیق از ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، بند ۲ ماده ۱۹ کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر هم‌آوایی منابع داخلی و بین‌المللی بر حق آزادی بیان تأکید و اعلام کرده است: «با توجه به مراتب اقدامات متهم به لحاظ عدم اشاعه و گسترش آن برای عموم جنبه تبلیغی نداشته و در چارچوب قوانین و مقررات داخلی و بین‌المللی صرفاً بیان افکار، عقاید و نظرات مخالف بوده است که نه تنها جرم تلقی نمی‌گردد بلکه از حقوق شهروندی تلقی می‌گردد».

۳. موانع همگرایی نظام حقوق ملی و بین‌المللی

با اینکه مفاهیم حقوق بشری با تعابیری حداقلی به‌طور اجماع مورد پذیرش جامعه جهانی قرار گرفته‌اند و انتخاب عنوان جهانی برای اعلامیه حقوق بشر، به‌منزله ابتدای این سند بر ایده‌ای فراسرزمینی و فراحاکمیتی است، لیکن از آنجا که عرصه بین‌المللی محل تعاطی افکار و فرهنگ‌های مختلف است، دشوارترین چالش پیش روی دیدگاه جهان‌شمولی حقوق بشر امکان جمع شدن فرهنگ‌هاست. با تحول در برداشت سنتی دولت‌محور از مقررات بین‌المللی حقوق بشر و اعطای جنبه فراملی به برخی مفاهیم اصلی این مقررات می‌توان این چالش‌ها را برطرف کرد (Tillman, 2018: 582). دیگر آنکه هرچند این هنجارهای متعارض دارای گستره مفهومی وسیعی‌اند، با تفسیرهای متفاوت و حداقلی و حداکثری می‌توان آنها را همسو با موازین بین‌المللی حقوق بشر تأویل و یا تفسیر کرد، لیکن متأسفانه در برخی کشورها، موانع زیادی در تثبیت یا توسعه حداقلی مفاهیم حقوق بشری در بعد رویه‌ای-اگر نگوئیم در بعد قاعده-وجود دارد، این موانع برخی مفهومی و فلسفی است، از جمله ایده نسبی‌گرایی و جهان‌شمولی حقوق بشر که نمود آن در قوانین در خصوص برابری جنسیتی و دینی پدیدار می‌شود و برخی اجرایی و سیاسی‌اند، مانند تفکرات غیررسمی، که با وجود نبود مانع قانونی، برخورداری افراد از این حقوق را با مانع عملی مواجه می‌سازند، از جمله عدم انتصاب برخی قومیت‌ها و فرق مذهبی به مناصب دولتی.

نبود ارتباط با نهادهای بین‌المللی و نظام‌های منطقه‌ای و ملی دیگر کشورها از دیگر موانع همگرایی نظام حقوقی کشور است. در برخی از این نهادها، بسیاری از مفاهیم حقوقی تشریح و رویه‌سازی شده است و حتی دادگاه‌های ذی‌صلاح آنها در برخی موقعیت‌ها قاعده‌سازی کرده‌اند که مراجعه به تجارب آنها در غنای علمی دادرسان موثر است. اتحادیه اروپا نمونه‌ای از یک هویت جمعی مبتنی بر حقوق بشر است (Outi, 2017: 635) و دادگاه اروپایی حقوق بشر یکی از مهم‌ترین مراجع قضایی منطقه‌ای است که آرای آن می‌تواند مبنای مناسبی برای تعیین رویکرد دولت‌های عضو و سایر کشورهای جهان نسبت به حقوق بشر باشد. به لحاظ بدینی نسبت به این نهادها نظام حقوق داخلی ایران و به‌ویژه رویه قضایی از آنها بی‌بهره مانده است. ناگفته نماند که ایجاد بدینی نسبت به نظام حقوق بشر ناشی از آن است که تعدادی از اندیشمندان، آن را ابزاری برای نظام سلطه تلقی می‌کنند و معتقدند برخی کشورهای قدرتمند هر گاه آن را با مصلحت سیاسی خویش سازگار می‌بینند، بدترین تخلفات حقوق بشر را در کشورهای مورد حمایت خود نادیده می‌گیرند و برعکس، در کشورهایی که نشانی از مقاومت در برابر فشار سیاسی و اقتصادی آنها یافت می‌شود، از گاه کوهی می‌سازند و از مسئله حقوق بشر سوء استفاده می‌کنند. در واقع جهان غرب و قدرت‌های بزرگ نگرش ابزاری به حقوق بشر داشته و دارند (والتر، ۱۳۸۴: ۱۶۵-۱۶۴).

متأسفانه براینکه مذکور از عملکرد کشورهای سلطه‌جو در برخی موضع‌گیری‌ها درست است، اما باید

پذیرفت که هرچند ممکن است در روابط بین‌الملل این کشورها قصد تسلط بر کشورهای دیگر را داشته باشند و مفاهیم حقوق بشری یکی از طرق نفوذ آنهاست، لیکن اگر در نظام حقوق داخلی کشورها از سازوکارهای مقرر در اسناد بین‌المللی سازمانی و معاهداتی برای ارتقای نظام حقوقی و قضایی استفاده شود، نه تنها راهی برای سلطه این کشورها ایجاد نمی‌شود، بلکه با رعایت آنها می‌توان بهانه‌های سلطه جویان را از آنها گرفت. از طرف دیگر اگر با این بهانه‌ها از این قواعد دوری کنیم و آثار و نتایج مثبت آن را در زمینه ارتقای حقوق شهروندی نادیده بگیریم، به جامعه ظلم کرده‌ایم.

دادگاه‌های ملی مبتنی بر رویکرد حقوق بشری با رعایت اصول دادرسی عادلانه که پایه‌های اصیل آن را توجه به حقوق بنیادین شهروندان تشکیل می‌دهد، می‌توانند در رفع موانع برشمرده‌شده نقش بسزایی ایفا کنند که به شرح آتی بررسی می‌شوند.

۴. کاهش نسبی گرای

یکی از آثار ارزشمند آرای قضایی با رویکرد حقوق بشری به حداقل رساندن نسبی گرای نظام حقوقی ایران در عرصه موازین حقوق بشری است. نظام حقوقی ایران در بعد سیاسی و به‌ویژه عقیدتی چالش‌هایی با موازین بین‌المللی حقوق بشری دارد. مجلس شورای اسلامی تاکنون در موارد اندکی از جمله مبحث دیه زن و کاهش مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر توفیق همسویی با موازین مزبور را داشته است، لیکن در برخی موضوعات دیگر از جمله آزادی تجمعات، آزادی عقیده، تساوی حقوق زن و مرد (در مبحث ارث، شهادت و قضاوت) با مشکلات جدی مواجه است. از آنجا که هدف از قضاوت تمییز حق و گسترش حقوق عمومی و پشتیبانی از حقوق فردی و اجتماعی و تحقق بخشیدن به عدالت می‌باشد (اصول ۷۳ و ۱۵۶ قانون اساسی)، گرایش‌های سیاسی و مصلحت‌بینی‌های اجتماعی نه‌تنها نمی‌تواند مانعی یا محدودیتی برای آن ایجاد کند، بلکه قاضی مکلف است مطلقاً از این امور برحذر باشد و صرفاً مبتنی بر منابع منعکس در اصل ۱۶۷ قانون اساسی رسیدگی و رأی صادر کند. همین مسئله موجب می‌شود که دادرسی در میان منابع قانونی اعم از داخلی و بین‌المللی و منابع شرعی، منبعی را انتخاب کند که موجب تحقق عدالت می‌شود. از آنجا که نیل به عدالت هدف متعالی تمامی جوامع بشری است و موازین حقوق بشری، انسان را صرفاً به لحاظ انسان بودن و بدون توجه به زبان، نژاد، جنس و دین... مورد توجه قرار می‌دهند، این مسئله سبب می‌شود در فرایند دادرسی تفاوت‌های منعکس در مقررات داخلی و بین‌المللی به حداقل برسد و در راستای جهان‌شمولی حقوق بشر گام مثبتی برداشته شود.

استناد به موازین بین‌المللی حقوق بشری و بهره‌مندی از قواعد آنها در اصلاح و ارتقای حقوق داخلی و همگام و همسان‌سازی آن با حداقل توقعات بین‌المللی و توسعه حقوق بشر و صیانت و حمایت از حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان کمک شایانی می‌کند و در کاهش تفاوت‌های دو نظام حقوقی در عرصه

حقوق بشر مؤثر است. در این رهگذر صرفاً لازم است توجه شود این موازین با مبانی مذهبی و اخلاقی و نظم عمومی کشور مغایرت نداشته باشد. رویه‌ای نوپا در دادگاه‌های ایران نشان می‌دهد که در رسیدگی به دعاوی حقوق بشری صرف توجه به قوانین عادی برای اجرای عدالت کفایت نمی‌کند.

نهایت آنکه، رعایت موازین حقوق بشری بین‌المللی همسو با مبانی دینی و تمدن جامعه ایرانی نه تنها وظیفه حقوقی انسان‌مدارانه دادرس، بلکه بیانگر تکلیف الهی و ملی نسبت به شهروندان ایرانی است، زیرا جهان شمولی حقوق بشر به معنای عدم تبعیض در اعمال موازین آن نسبت به افراد بشری اعم از تبعه و بیگانه است. وقتی دادرس ایرانی مبنای رأی خود را رعایت حداقل‌های حقوقی جهان‌شمول قرار دهد که دادرس جامعه‌ای که مذهب مردم آن اسلام نیست، آن حقوق را حق بنیادین شهروندان می‌داند، بدون شک این تطبیق در ذهن قاضی ایرانی خطور می‌کند که اگر یک فرد مسیحی یا یهودی دارای یک حق اساسی است، آیا یک شهروند ایرانی مسلمان که دارای کامل‌ترین دین آسمانی و ریشه‌دارترین تمدن بشری است، استحقاق برخوردار از آن حق را ندارد؟

۵. اعتبار بخشی به موازین بین‌المللی حقوق بشری

مهم‌ترین معیار در زمینه جایگاه قواعد حقوق بشر و اجرای موثر آنها کیفیت ارتباطی است که در هر نظام حقوقی، میان این قواعد و حقوق داخلی وجود دارد. اگرچه همه نظام‌های حقوقی در بردارنده برخی اصول و مقررات مبتنی بر قانون اساسی درباره حقوق و آزادی‌ها خطاب به دولت‌ها، به‌ویژه دادگاه‌ها هستند، اما نحوه تعامل نظام حقوق بشر بین‌المللی با نظام حقوق داخلی در اغلب موارد به‌آسانی قابل تحلیل نیست. مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده رفتار یک کشور (در قبال تعهدات بین‌المللی) موقعیت آن در نظام بین‌المللی و به همان اندازه ماهیت ساختار حقوقی معاهده و امکان نهاد نقض براساس اصل استقلال کشور، ماهیت ترتیبات تأیید/اجرای قانون آن کشور و هنجاری بودن سازمان حقوقی معاهده است (Krep & Arena, 2006: 332).

در نظام حقوقی ایران اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی و ماده ۹ قانون مدنی مبین جایگاه تعهدات بین‌المللی‌اند. نظریه غالب که میراث دوره نظام حقوق بین‌الملل دولت‌محور است، معتقد است که در نظام حقوقی ایران، اصل برتری تعهدات بین‌المللی نسبت به قوانین داخلی پذیرفته نشده است و در حکم قانون عادی هستند. بنابراین قانونگذار داخلی می‌تواند با تصویب قانون جدید معاهده سابق را نسخ یا اصلاح کند. لیکن این اندیشه با ماهیت و جایگاه مقررات حقوق بشری در نظام بین‌المللی ناسازگار است و اصرار بر آن موجب پیامدهای ناخوشایندی برای کشور می‌شود. سؤال این است که آیا ماده ۹ قانون مدنی شامل همه تعهدات بین‌المللی در هر قالب یا هر درجه از اعتبار است یا اینکه صرفاً ناظر بر تعهدات معاهداتی است؟ برای تبیین این موضوع ضرورت دارد تعهدات کشورها در قبال موازین حقوق بین‌الملل تشریح شود.

نظام حقوق بین‌الملل متشکل از قواعدی است که دارای ارزش‌های متفاوتی‌اند. امروزه قواعد آمره، تعهدات عام‌الشمول، تعهدات ناشی از قواعد عرفی و تعهدات قراردادی که مفهوم و جایگاه هر یک از آنان مبرهن است، به ترتیب در هرم قواعد این نظام حقوقی قرار دارند. آنچه در نظام‌های حقوق داخلی کشورها اغلب مورد لحاظ قانونگذار قرار گرفته است، قابلیت استناد به تعهدات معاهداتی است. نظام حقوقی ایران نیز بر همین سیاق تنظیم شده است. دامنه شمول اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی و ماده ۹ قانون مدنی صرفاً دربرگیرنده برخی تعهدات معاهداتی است و شامل تعهدات حاصل از موازین حقوق بین‌الملل عام نمی‌شود. در واقع این نوع مقررات، جایگاه قانون را دارد و بدون نیاز به قانونگذاری پارلمان، واجد اعتبار قانونی است. در نتیجه دادگاه‌های ملی می‌توانند مستقیماً به آنها استناد کنند (ایزدی، ۱۳۹۳: ۵۰۴).

از آنجا که در نظام حقوق بین‌الملل در چارچوب منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر که حاصل اجماع ملل متحد است، میثاقین حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که دارای خصیصه الزام‌آوردند، بسیاری از موازین حقوق بشری جزئی از قواعد آمره و حقوق بین‌الملل عرفی‌اند، رعایت آنها بر کشورهای عضو جامعه جهانی الزامی است. همچنین دیوان بین‌المللی دادگستری معتقد است: «در نظام حقوق بین‌الملل بسیاری از قواعد حقوق بشری چنان در رعایت کرامت و شأن انسانی، بنیادین و انسانی هستند که باید توسط همه دول اعم از دول عضو کنوانسیون یا دول غیرعضو، رعایت و اجرا شوند، چراکه تعهدات مزبور، اصولی غیرقابل تخطی و آمرانه در حقوق بین‌الملل عرفی تلقی می‌شوند و تعهداتی ذاتاً عام‌الشمول هستند» (ICJ Reports, 2004, para:1570). ارزش موضوعات حقوق بشری تا حدی است که امروزه در نظام بین‌المللی صحبت حمایت از طریق داشتن یک لایه اضافی حمایت از حقوق بشر، بالاتر از آنچه در سطح ملی ارائه شده، می‌باشد (Amos, 2017: 763). در نتیجه با توجه به اهمیت هنجارهای حقوق بشری و ضرورت رعایت آنها توسط کشورها، باید موازین آنها را فرارضایتی تلقی کنند و برای جلوگیری از آثار نابهنجار عدم رعایت این موازین، چارچوب‌های بین‌المللی را مبنای الزام‌آور بودن یا نبودن آنها قرار داد و آنها را از شمول ماده ۹ قانون مدنی خارج دانست.

برجسته‌ترین پرونده‌ای که اعتبار ویژه‌ای برای مقررات بین‌المللی حقوق بشر قائل شده، دعوای پینوشه است که در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ توسط مجلس اعیان بریتانیا تصمیم گرفته شد. منشأ آن درخواست استرداد رئیس سابق دولت شیلی از انگلستان به اسپانیا به لحاظ ارتکاب جرم شکنجه و تبانی برای شکنجه، گروگان‌گیری و توطئه برای گروگان‌گیری و همچنین توطئه برای ارتکاب قتل بود. اعمال ارتکاب‌یافته مربوط به زمان حضور او در قدرت بود. بیشتر لردها نتیجه گرفتند که مصونیت دولت در خصوص شکنجه به موجب کنوانسیون منع شکنجه (ملل متحد) منتفی شده است و مرتکبان شکنجه و توطئه برای شکنجه پس از ۸ دسامبر ۱۹۸۸ قابل استردادند. این پرونده نقطه عطفی در مقررات

بین‌المللی حقوق بشری است که در آن بی‌اعتباری مفهوم مصونیت دولت برای جرائم بین‌المللی به عنوان یکی از نتایج لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون مبارزه با شکنجه تأیید شده است (House of Lords, 1999). دعوی سیمپسون علیه دادستان کل از مشهورترین پرونده‌های حقوق بشر در نیوزیلند است. منشأ آن بازرسی نامعقول از منزل شاکی بود که ادعا کرد قانون منشور حقوق ۱۹۹۰ نیوزیلند نقض شده است. دادگاه تجدیدنظر در تصمیم خود با فرائنگاری تعهدات بین‌المللی تأکید کرد که اهداف منشور حقوق نیوزیلند «تأیید، حمایت و ارتقای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در نیوزیلند و تأیید تعهد نیوزیلند به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» بوده است و از جمله اهداف ضمنی این بوده که وسایل جبران خسارت موثر در دسترس هر شخصی که ادعای نقض تضمینات منشور حقوق را داشته، باشد (HRNZ, 1994: para 42-43).

در قضیه لویجی فرینی دیوان عالی ایتالیا با توجه به اینکه مطابق اسناد بین‌المللی حقوق بشری تبعید و کار اجباری در زمره جرائم بین‌المللی است، معتقد است که شناسایی مصونیت قضایی برای کشورهای که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند، در تناقض آشکار با چنین ارزش‌هایی است، زیرا مفاد این اسناد که از حقوق بنیادین افراد بشر حمایت می‌کنند، از قواعد آمره هستند که در رأس نظم حقوقی بین‌المللی قرار دارند و بر تمامی قواعد اعم از اینکه ماهیت عرفی یا موضوعه داشته باشند، حاکم‌اند (Focarelli, 2005: 953).

دادنامه شماره ۹۸/۰۰۳۱۷ مورخ ۹۸/۴/۴ صادره از شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه این اعتباربخشی را این‌گونه بیان کرده است: «نمی‌توان دادرسی و اجرای عدالت را که عالی‌ترین هدف جوامع متمدن و از حقوق اساسی و بنیادین شهروندان است و در اسناد بین‌المللی از جمله ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر دسترسی به دادگاهی مستقل و بی‌طرف را از حقوق افراد بشر تلقی نموده است... و در سلسله‌مراتب هنجاری نسبت به قانون مربوط به پرداخت هزینه دادرسی از جایگاه برتری برخوردار است، منوط به پرداخت هزینه دادرسی به دولت به نحو تمام و کمال نمود».

۶. اجرای تعهدات بین‌المللی

اگرچه چارچوب‌بندی قدرت در قانون اساسی و کنترل داخلی اعمال اختیارات مقامات حکومتی، به‌خصوص از طریق دادگاه‌ها ابزاری بسیار موثر در تضمین حقوق و آزادی‌ها محسوب می‌شود، لیکن عملکرد دولت‌ها در دنیای امروز، این واقعیت را به اثبات رسانده است که نمی‌توان صرفاً به اصول قانون اساسی و دیگر ابزارهای کنترلی داخلی اکتفا کرد، بنابراین نظارت و کنترل بین‌المللی و فراحاکمیتی نیز مکمل بسیار قابل توجهی در اجبار و الزام دولت‌ها در احترام به کرامت بشری به‌شمار می‌رود. ارتباط فزاینده حقوق داخلی با حقوق بین‌الملل، با توجه به پدیده‌هایی همانند جهانی شدن، بین‌المللی شدن و گسترش ارتباطات و تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها در سراسر جهان، مراجع قضایی داخلی را ناچار از

استناد به اصول حقوق بین‌الملل می‌سازد (سهرابلو و طجرلو، ۱۳۹۸: ۴۵۸)، در نتیجه علاوه بر قوانین داخلی از جمله قانون اساسی و قوانین عادی، بایسته و شایسته است که دادگاه‌های ملی نیز برای تمییز حق و صدور حکم راجع به دعاوی حقوق بشری به اسناد بین‌المللی توجه کنند.

تقریباً در هر نوع نظام حقوقی این قضات هستند که از عناصر نظام بین‌المللی استفاده می‌کنند، آنجا که تصمیماتشان را توضیح می‌دهند و توجیه می‌کنند. در واقع «حقوق بین‌الملل در دادگاه‌های داخلی» به یک زیرمجموعه پررونق برای تداخل حقوق تطبیقی و بین‌الملل تبدیل شده است (Sandlotz, 2015: 596). واقعیت این است که در سال‌های اخیر دادگاه‌های داخلی نقش محوری را در صحنه بین‌المللی در پیش گرفته‌اند، نه تنها به ایجاد قواعد جدید حقوق بین‌الملل عرفی کمک کرده‌اند، بلکه در اجرای حقوق بین‌الملل نقش ایفا کرده‌اند. (Kunz, 2020: 1132) دادگاه عالی کانادا در سال ۱۹۸۹، در دعوی *Slight Communications v. Davidson*، با استناد به میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اعلام کرد که دادگاه می‌تواند برای تعیین ماهیت حقوق اساسی به مقررات بین‌المللی، اعم از معاهده و عرف، رجوع کند. دادگاه عالی هند، در دعوی *ویشاکا^۱ علیه ایالت راجستان* بیان داشت به‌منظور تبیین ماهیت و دامنه تضمین اساسی، از برابری جنسیتی در قانون اساسی هند هیچ تردیدی در استناد کردن [به تعهدات بین‌المللی] ندارد. دادگاه‌های بنگلادش علاوه بر اسناد لازم‌الاجرا مانند معاهدات و قراردادهای، به اسناد حقوق نرم نیز استناد کرده‌اند. این اسناد اغلب با هدف آشکار حمایت از حقوق سیاسی، مدنی اقشار آسیب‌پذیر از جمله زنان، کودکان، زندانیان و افراد بی‌تابعیت استفاده شده است. بعضی اوقات، دادگاه‌ها از این اسناد حتی برای حمایت از حقوق اساسی اقتصادی و اجتماعی شهروندان از جمله حق مسکن، بهداشت، آب و زمین استفاده کرده‌اند (Hasanat, 2013: 50).

در دعوی راجع به پیانیست آمریکایی منتسب به کلیسای سائنتولوژی و دولت بادن-وورتمبرگ، دادگاه تجدیدنظر اداری بادن-وورتمبرگ دلایل تجدیدنظرخواهی خواهان را نه تنها در پرتو قانون اساسی آلمان، بلکه همچنین در پرتو ماده ۹ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و مواد ۱۸ و ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد توجه قرار داد. در این دعوی از شرکت نوازنده پیانو در کنسرت مربوط به مسابقات جهانی دوومیدانی به لحاظ منتسب بودن به کلیسای مزبور خودداری شد (*of Baden Verwaltungsgesichtsh Württemberg*, 1996: 11-16).

با توجه به مباحث پیش‌گفته در خصوص انواع تعهدات کشورها در ارتباط با قواعد حقوق بین‌الملل، می‌توان نتیجه گرفت که محاکم ملی ایران می‌توانند برای تشخیص حق و اجرای عدالت به دو دسته از قواعد و مقررات بین‌المللی استناد کنند:

۶.۱. تعهدات معاهده‌ای (مشمول ماده ۹ قانون مدنی)

ماده ۹ قانون مدنی مقررات عهد بین‌المللی را هم‌شأن قانون عادی قرار می‌دهد. مبتنی بر نظریه سلسله‌مراتب هنجاری مباحث متفاوتی مطرح می‌شود؛ اول آنکه مقررات عهدی که دولت ایران آنها را براساس فرایند مقرر در قانون اساسی تصویب کرده است، عدم مغایرت مفاد آنها با قانون اساسی و موازین شرعی مورد بررسی شورای نگهبان قرار گرفته است، به این ترتیب قاضی موظف است به محض پایان یافتن فرایند پیوستن دولت به معاهدات حقوق بشری آن را در رأی خود اعمال کند و قوانین مغایر سابق را نسخ‌شده ارزیابی کند. دوم آنکه عبارت در حکم قانون منعکس در ماده ۹ مزبور بیانگر معنای محدودکننده دیگری است و آن اینکه مفاد این مقرر صرفاً شامل معاهدات رسمی می‌شود که مطابق اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی نیازمند تصویب مجلس شورای اسلامی است، در نتیجه معاهداتی که موسوم به موافقت‌نامه‌های ساده یا اجرایی هستند و به صرف امضا توسط نماینده دولت لازم‌الاجرا می‌شوند مشمول ماده مزبور نمی‌گردند، این گونه معاهدات دارای ارزشی معادل نظامات و آیین‌نامه‌های دولتی‌اند. بنابراین مقررات ماده ۹ قانون مدنی نه تنها شامل تعهدات غیرقراردادی نمی‌شود، بلکه همه تعهدات معاهده‌ای را نیز در بر نمی‌گیرد.

نکته دیگری که مختص معاهدات منعکس‌کننده موازین حقوق بشری و تحدیدکننده ماده ۹ قانون مدنی می‌باشد، آن است که معاهدات حقوق بشری، تنظیم‌کننده روابط حقوقی شهروندان و دولت متبوع آنهاست که آنها را از معاهدات دیگر متمایز می‌سازد. برای تبیین این موضوع ضروری است که انواع معاهدات و تأثیر موازین حقوق بشری در کارکرد آنها تشریح شود.

۶.۱.۱. معاهدات خود اجرا و غیر خود اجرا

معاهدات خود-اجرا "self-executing" معاهداتی هستند که مفاد آنها اعلام‌کننده تعهدات موضوع حقوق بین‌الملل عام است و انعکاس این تعهدات در معاهدات صرفاً جنبه اعلامی و تأکیدی دارند. حتی خروج کشورها از این معاهدات به سادگی نیست و ممکن است همه طرف‌های معاهده منفعت زیادی در حفظ عضویت (اعضا) در معاهده داشته باشند. این امر به‌ویژه در مورد معاهداتی که اغلب به اجرای داخلی متکی‌اند، عینیت می‌یابد، مانند معاهدات حقوق بشری (Woolaver, 2019: 101). به عبارتی دادگاه‌های یک کشور بدون نیاز به قانونگذاری آنها را لازم‌الاجرا می‌دانند، حتی برخی حقوقدانان معتقدند قطعنامه‌هایی از مجمع عمومی خود اجرا هستند. لوئیس سون برخی قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد را به صورت خودکار الزام‌آور می‌دانست، مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر، زیرا آنها بیانگر اجماع جامعه جهانی هستند (Niels, 2017: 363). معاهدات غیر خود اجرا "Non-self-executing"

معاهداتی هستند که به طور مطلق مبتنی بر اصل حاکمیت اراده و اعلام رضایت کشورها منعقد شده‌اند و اجرای آنها منوط به طی فرایند پذیرش معاهدات در قوانین داخلی کشورهاست. با توجه به اینکه دعاوی مربوط به حقوق شهروندان دارای اعتبار قاعده آمره یا در زمره موازین عرف بین‌المللی است، محاکم می‌توانند بدون تصویب پارلمان به آنها استناد کنند. در واقع این نوع معاهدات خوداجرا هستند.

۲.۱.۶. معاهدات افقی و عمودی

برخی معاهدات روابط بین کشورها را تنظیم می‌کنند که به آنها معاهدات افقی "horizontal treaties" گویند. این گونه معاهدات در فرایند دادرسی در دادگاه‌های ملی در چارچوب رفتار دیپلماتیک دولت‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، این گونه معاهدات بیانگر تعهد دولت متبوع دادگاه به دولت دیگری است. بنابراین اگر به استناد این گونه معاهدات دعوایی علیه دولت خارجی طرح شود، دادگاه ملی در مرحله بررسی قواعد شکلی به آنها توجه می‌کند، کارکرد اصل مصونیت دولت‌ها در این مرحله بروز می‌کند و مانع ورود دادگاه به مرحله رسیدگی ماهوی می‌شود.

برخی معاهدات بین‌المللی روابط بین دولت و اشخاص (شهروندان) را تنظیم می‌کنند که به آنها معاهدات عمودی "vertical treaties" می‌گویند و حقوقی را برای اشخاص خصوصی در مقابل دولت ایجاد می‌کنند (مانند معاهدات حقوق بشری). نقش محاکم داخلی در اجرای معاهدات عمودی به این نکته بستگی دارد که چه رویکردی بر نظام حقوقی کشورها حاکم باشد. در این زمینه از دو رویکرد ملی و فراملی نام برده می‌شود (Sloss, 2006: 23) در رویکرد ملی نگاه دادگاه‌های داخلی معطوف به نظرها و ملاحظات قوه مجریه کشور است و به نوعی قضاوت متأثر از سیاست است، اما در رویکرد فراملی، محاکم براساس اصول و مبانی حقوق بین‌الملل عمل می‌کنند. در کشورهایی که رویکرد ملی غلبه و حاکمیت دارد، اجرای معاهدات عمودی از وضعیت چندان خوبی برخوردار نیست. اما کشورهایی که رویکرد فراملی را اتخاذ کرده‌اند، از اجرای این معاهدات پشتیبانی می‌کنند (ایزدی، ۱۳۹۳: ۵۱۱). هند، هلند و لهستان نمونه‌های بارزی هستند که در آنها دادگاه‌ها به‌طور فعال از اجرای معاهدات عمودی پشتیبانی می‌کنند (Sloos, 2011: 26)

۳.۱.۶. تحلیل معاهدات عمودی و خوداجرا در نظام حقوقی ایران

اصل ۱۵۸ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «مصوبات آن (مجلس شورای اسلامی) پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد». بنابراین مصوبات مجلس به‌طور مستقل به هر دو قوای مملکت جهت اجرا ابلاغ می‌شود. ماده ۱ قانون مدنی رئیس‌جمهور را مکلف می‌سازد ظرف

پنج روز مصوبه مجلس را امضا و آن را به مجریان ابلاغ کند. ملاک لازم‌الاجرا شدن قوانین عادی برای قوای مجریه و قضائیه، اگر مصوبه حاوی تعهدی برای دولت باشد، ابلاغ رسمی توسط رئیس‌جمهور است. در نتیجه، وفق ماده ۱ قانون مدنی محاکم مکلف‌اند مقررات حاوی تعهد برای دولت را از زمان ابلاغ این مقررات، مستند احکام خود قرار دهند و ضرورتی به انتشار آن در روزنامه رسمی نیست.

از آنجا که مقررات اصل ۱۵۸ قانون اساسی ناظر بر قوانین متضمن تصویب معاهدات بین‌المللی نیز می‌شود، اگر مصوبه مجلس شورای اسلامی برای الحاق دولت ایران به یک معاهده بین‌المللی حاوی تعهداتی برای دولت نسبت به شهروندان باشد، ولو دولت به‌عنوان قوه مجریه از تعهد بین‌المللی خود سرپیچی کرده باشد، قوه قضائیه (دادگاه‌ها) در رسیدگی به دعاوی مکلف به اجرای مصوبه معاهده بین‌المللی است. به عبارت دیگر علی‌رغم اینکه قوه مجریه مدیریت دیپلماسی خارجی و روابط بین‌الملل را بر عهده دارد، پس از تصویب معاهده در مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند مانعی برای استناد به مفاد آن توسط دادگاه‌ها ایجاد کند. توجه به مقررات کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص حقوق معاهدات و رویه مجلس شورای اسلامی، درستی این تحلیل را به اثبات می‌رساند، زیرا فرایند التزام به معاهده و لازم‌الاجرا شدن آن در عرصه بین‌المللی به‌ترتیبی است که در هر معاهده‌ای پیش‌بینی شده است، لیکن نحوه اجرای آن در عرصه ملی مطابق نظام حقوق داخلی است.

۷. تطبیق قوانین داخلی با موازین بین‌المللی

دادگاه‌های ایران با بهره‌گیری از اختیارات مصرح در اصل ۱۶۷ قانون اساسی قدرت تشخیص قانون لازم‌الاجرا در بین قوانین معارض را دارند که یکی از مصادیق آن، تطبیق قوانین داخلی با مقررات بین‌المللی است که موازین حقوق بشری در زمره آنهاست. صدور رأی براساس موازین بین‌المللی حقوق بشری میزان انطباق حقوق داخلی با موازین مزبور را معین می‌کند. قاضی در تجزیه و تحلیل مبانی استدلالی خویش به‌ناچار به ارزیابی حقوق داخلی می‌پردازد و بدون شک تا امکان براساس قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح=قاعده انطباق» بین قواعد حقوق داخلی و بین‌المللی را جمع می‌کند و اگر امکان سازگاری دو نظام حقوقی وجود نداشته باشد، با توجه به معارض یا موافق بودن مفاد متون داخلی و بین‌المللی می‌تواند رویکرد «هماهنگ‌سازی» میان تعهدات یا «اولویت‌بندی» تعهدات را در پیش گیرد. هماهنگ‌سازی میان تعهدات به یکسان‌سازی یا یکپارچگی مقررات حقوق بشری منتهی می‌شود و فاصله موازین داخلی و بین‌المللی را به حداقل می‌رساند. در روش اولویت‌بندی چنانچه اولویت به موازین بین‌المللی داده شود، دادرسی آنها را با عدالت سازگارتر دانسته است، در نتیجه با پذیرش آنها موجب ارتقای حقوق بشر داخلی می‌شود. شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران در رأی شماره ۹۸/۰۰۸۳۹

مورخ ۹۸/۵/۱۷ با رد اعتراض اداره ثبت احوال چالوس این اولویت بخشی را چنین تبیین کرده است: «براساس موازین حقوق بشر داشتن یا نداشتن تابعیت نباید هیچ تأثیری بر بهره‌مندی انسان از حقوق بشری (از جمله اخذ شناسنامه) بگذارد، از این رو حتی اگر بی‌تابعیت بودن فرزند تجدیدنظر خوانده را بپذیریم، نباید مانع اعمال قواعد حقوق بشری درباره افراد مورد اشاره در کنوانسیون حمایت از افراد بی‌تابعیت ۱۹۵۴ شود. آنچنان که در این کنوانسیون آمده است دولت‌های عضو در موضوعاتی مشخص باید به اشخاص بی‌تابعیت همان حقوقی را بدهند که به اتباع خود یا اتباع دولت‌های خارجی ساکن در سرزمینشان می‌دهند».

اگر اولویت به حقوق داخلی داده شود، دادرسی در رأی خود، مبتنی بر اصول و قواعد حقوقی و عقلی، به نحوی دقیق و عمیق درستی مقررات داخلی را به اثبات می‌رساند. بر همین اساس است که اعتقاد غالب دادگاه‌ها این است که آنها حافظ قانونمندی (حقانیت) هستند و در صحنه بین‌المللی به حاکمیت قانون کمک می‌کنند. موارد اخیر نشان می‌دهد که دادگاه‌های داخلی فقط «مجریان بی‌طرف» حقوق بین‌الملل نیستند، بلکه نقش آنها - به‌طور فزاینده‌ای - مانند «دروازه‌بان» است که اثرات حقوق بین‌الملل را در سطح داخلی کنترل می‌کند و آماده هستند که تأثیر آن را در صورت لزوم منعطف کنند (Kunz, 2020: 1131).

هر گاه قاضی با تعارض بین قوانین عادی از یک طرف و قانون اساسی و قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول حقوق بشری از طرف دیگر مواجه شود، مقررات اخیر را به عنوان «هنجارهای مرجع و اساسی» در نظر می‌گیرد و براساس نظریه سلسله‌مراتب هنجاری به این نتیجه منطقی و اصولی خواهد رسید که محتوای قاعده فروتر نباید مغایر با محتوای قواعد فراتر باشد. هر گاه قانون اساسی و قوانین عادی در مورد یک موضوع حقوقی ساکت باشند، مقررات بین‌المللی حقوق بشری که مورد تعهد تمامی کشورها از جمله ایران هستند، تنها منبع استنادی قاضی هستند. عدم پذیرش چنین اختیاری برای قاضی به معنای عدم بهره‌گیری از تمام ابزارهای قانونی برای اجرای عدالت است از نظر دینا شلتون، این بیانگر محدودیت‌های روند قضایی در حل نواقص نظام‌مند مربوط به حاکمیت قانون است (Shelton, 2003: 143).

دعاوی که اشخاص مستنداً به مقررات بین‌المللی خواهان احقاق حق هستند، دادگاه را با تطبیق دو دسته مقررات بین‌المللی و داخلی مواجه می‌سازد:

الف) تعهدات معاهده‌ای بین‌المللی که براساس ماده ۹ قانون مدنی در حکم قانون عادی بوده و پاره‌ای از نظام حقوقی داخلی را تشکیل می‌دهند و دادگاه‌ها مکلف به اجرای آنها هستند. ملاک احراز استحقاق مدعی آخرین اراده قانونگذار داخلی است. در صورت تعارض مقررات قوانین داخلی و معاهدات مزبور قاعده تقدم و تأخر حاکمیت دارد و هریک از این مقررات مؤخر باشد، مستند حکم دادگاه قرار می‌گیرد هرچند از نظر دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری این یک اصل به‌طور کلی پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل است که در روابط بین کشورهایی که طرف یک معاهده هستند، مفاد قانون داخلی

نمی‌تواند بر مفاد معاهده غلبه داشته باشد (P.C.I.J, 1930: No.17)، حتی اگر آن قانون ملی قانون اساسی کشور باشد (P.C.I.J, 1931: No.44).

ب) موازین و تعهدات موضوع حقوق بین‌الملل عام مانند قواعد آمره، تعهدات عام‌الشمول و مقررات حقوق بین‌الملل عرفی که مشمول ماده ۹ قانون مدنی نمی‌شوند، لیکن براساس اصول حاکم بر نظام بین‌المللی تمامی کشورها ملزم به رعایت آنها هستند. نکته اساسی و حساسیت امر در دادرسی عادلانه در این نقطه متجلی می‌شود که حالت‌های مختلفی برای این وضعیت می‌توان تصور کرد.

اول آنکه قوانین داخلی و اسناد بین‌المللی همسو و فاقد تعارض باشند که در این مورد دادرسی با مشکلی مواجه نیست و قاضی دادگاه می‌تواند به استناد قوانین داخلی و بین‌المللی حکم قضیه را صادر کند. مانند مقررات راجع به رعایت حقوق و مصالح عالیۀ کودک که در رأی شماره ۲۲۶۴-۱۵۱۶۶۰۹۹۷۱۸۱۶۶ مورخ ۹۹/۱۰/۱۱ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران این‌گونه به این همسویی اشاره شده است: «...جدایی طفل از خواهان‌ها منجر به آسیب روحی و جسمی وی خواهد شد آنچنان که در ماده ۳ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان ۱۳۹۹ (مقررشده) در مواردی که طفل و یا نوجوان در معرض ورود آسیب سلامت جسمی روانی اجتماعی و اخلاقی و امنیتی قرار گیرد وضعیت مخاطره‌آمیز محسوب شده و موجب مداخله و حمایت قانونی از طفل خواهد شد که در شرایط فعلی با توجه به حضور نزدیک به سه سال طفل با زوجین و مأنوس شدن وی با آنها جدایی طفل از آنها برخلاف مصالح و منافع عالیۀ کودک یادشده مورد تأکید اسناد داخلی و بین‌المللی حقوق بشر از جمله ماده ۴۵ قانون حمایت از خانواده ۱۳۹۱ و مواد ۳ و ۹ کمیسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ می‌باشد آنچنان که اصل راهبردی در تمام اسناد یادشده این است که دادگاه‌های داخلی را موظف نموده در تمام تصمیمات خود منافع عالیۀ کودک را مقدم بر هر چیزی بشمارند».

دوم آنکه در خصوص دعوی اقامه‌شده در مقررات داخلی حکمی وجود ندارد یا قوانین داخلی ابهام، اجمال، تعارض یا نقص داشته و قاضی قادر به استنتاج حکم موضوع از آن قوانین نباشد، لیکن در اسناد بین‌المللی مقرراتی وجود دارد که حدود تعهدات دولت‌ها را راجع به آن رابطه حقوقی معین کرده است. در این مورد براساس اصول ۷۳ و ۱۶۷ قانون اساسی، ماده ۹ قانون مدنی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی دادگاه‌ها می‌توانند براساس اسناد بین‌المللی حکم مقتضی را صادر کنند، مانند حق شناسنامه برای افراد بدون تابعیت که به آن اشاره شد.

سوم آنکه بین قوانین داخلی و مقررات بین‌المللی تعارض وجود دارد. چون تعهدات بین‌المللی معارض، مشمول مقررات حقوق بین‌الملل عام به‌ویژه قواعد آمره هستند، نتیجه دادرسی بستگی تام به جایگاهی دارد که دادگاه برای این قواعد قائل است. اگر اعتقاد بر این باشد که این موازین، قوانین اساسی

جامعه بین‌المللی هستند و همه کشورها باید الزامات آنها را رعایت کنند و کشور ایران نیز نه در قالب یک معاهده، بلکه در چارچوب رفتارهای دیپلماتیک خود به‌طور مکرر در طول یک زمان نسبتاً طولانی التزام خود را نسبت به آنها اعلام کرده است، می‌توان نتیجه گرفت قاضی با دو نوع قانون اساسی ملی و بین‌المللی مواجه است که هر دو دارای اعتبار و حرمت یکسان هستند و قاضی باید عکس‌العمل یکسان نسبت به هر دو آنها داشته باشد. بنابراین اگر قانون عادی داخلی مقرره‌ای برخلاف قوانین اساسی بین‌المللی مزبور در برداشت، براساس نظریه سلسله‌مراتب هنجاری و اصل تبعیت، قاضی مکلف است به مقرره عام بین‌المللی اعتبار بخشد و براساس آن حکم صادر کند، مانند تعیین مجازات شلاق که از منظر مقررات بین‌المللی مجازات تردیلی محسوب می‌شود. در رأی شماره ۹۷/۰۱۲۸۳ مورخ ۹۷/۱۲/۷ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه آمده است: «به نظر این دادگاه تعیین مجازات شلاق برای فردی با خصوصیات فوق که جوانی کارگر و دارای زن و فرزند می‌باشد و فاقد سابقه کیفری است متناسب با شخصیت انسانی او نیست و بر خود لازم می‌داند برای حفظ کرامت و شخصیت انسانی او با اختیارات حاصله قانونی منعکس در ماده ۴۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری مجازات شلاق را که یک نوع مجازات تردیلی و حقارت آور می‌باشد به مجازات جزای نقدی معادل ده میلیون ریال تبدیل نماید».

۸. تفسیر موازین حقوق بشری

یکی از نهادهای حقوقی که در فرایند دادرسی می‌تواند موجب همگرایی و یکپارچگی حقوق ملی و بین‌المللی شود و پیوندی بین آنها ایجاد کند، تفسیر همسوی مفاد قوانین داخلی و معاهدات بین‌المللی است. دادگاه‌های داخلی هنگامی که با اعمال یک قاعده روبه‌رو می‌شوند، در مواردی ناگزیر از تفسیرند. این قواعد ممکن است در اسناد بین‌المللی منعکس شده باشند. اگر تفسیر معاهده، با استانداردهای مسلم حقوق بین‌الملل عام، همچون اصل منع توسل به زور یا قواعد امره حقوق بین‌الملل، در تقابل باشد، باید فرض را بر «غیرمعقول بودن» چنین تفسیری گذاشت (کدخدایی و مقامی، ۱۳۹۷: ۱۷). دادگاه‌های ملی گاهی به معاهدات و سایر عناصر نظام بین‌المللی به عنوان راهنما، یا کمک در تفسیر قوانین داخلی استناد می‌کنند. هر دو بخش دیوان عالی کشور بنگلادش تاکنون در بسیاری موارد از مقررات و اصول اسناد بین‌المللی عمدتاً به عنوان کمکی برای تفسیر قانون اساسی و قوانین عادی استفاده کرده‌اند (Hasanati, 2013: 49). در مواردی دادگاه‌ها به هنجارهای حقوقی بین‌المللی، نه به لحاظ الزام‌آور بودن، بلکه به دلیل مفید بودن ارجاع می‌دهند. این شیوه تفسیر با آنچه به‌دهی^۱ به عنوان «اتکا به مقررات بین‌المللی برای کمک کردن به ارزش‌های ذاتی که تحت پوشش نظام داخلی قرار نمی‌گیرند» نظر می‌دهد، متناسب

است. دادگاه‌ها در هلند، استرالیا و کانادا از این روش استفاده کرده‌اند. در برخی کشورها دادگاه‌ها به عنوان مرجعی ترغیب‌کننده، به معاهداتی که دولت‌ها هنوز عضو آنها نیستند، استناد می‌کنند، از جمله ونزوئلا، اتریش، هلند، نیجریه و لهستان. در برخی موارد، دادگاه‌های ملی در تفسیر قانون اساسی به عنوان (منبع) کمکی به معاهدات بین‌المللی استناد می‌کنند (Sandlotz, 2015: 599).

براساس اصل ۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دادرسی می‌تواند قوانین را تفسیر کند، برخی از دعاوی که در مراجع قضایی اقامه می‌شود، در زمینه حقوق بشری و شهروندی است. در عصر حمایت جهانی از حقوق بشر و با توجه به وظایف دادرسان به شرح مقرر در اصل ۱۵۶ قانون اساسی، دادرسی نمی‌تواند در فرایند دادرسی و تفسیر قوانین، موازین بین‌المللی حقوق بشری را نادیده بگیرد. عطف به مقررات ماده ۹ قانون مدنی دادرسی می‌تواند با بهره‌گیری از توانایی حاصل از اصل ۷۳ قانون اساسی مفاد کنوانسیون‌هایی را که دولت ایران به آنها ملحق شده است، در دعاوی اقامه‌شده تفسیر کند. شایان توجه آنکه تفسیر معاهدات بین‌المللی به‌نحوی که در ماده ۳۱ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص حقوق معاهدات مقرر شده است، ناظر بر معنایی است که کشورهای عضو معاهده در مورد اجرای مفاد آن در روابط قراردادی خود پذیرفته‌اند و بدون شک اگر طرفین در خصوص معنای اصطلاحات متن معاهده اختلاف داشته باشند، ضرورت دارد به‌نحو مقرر در مواد ۳۱ تا ۳۳ معاهده مزبور آن را تفسیر کنند، لیکن این امر مانع تفسیر دادرسان داخلی در تبیین روابط بین دولت با شهروندان خود در زمینه تعهدات حقوق بشری نمی‌شود.

قاضی ایرانی موظف است در مقام تفسیر به سازوکارهایی که کنوانسیون‌های حقوق بشری بین‌المللی برای تفسیر مقررات معاهده پیش‌بینی کرده‌اند، توجه کند. همچنین تفاسیر و برداشت‌های قضات دادگاه‌های منطقه‌ای حقوق بشری را مورد توجه و مذاقه قرار دهد و هنگام رسیدگی و صدور حکم در مقام تبیین و توصیف موضوع دعوا از این نظرها به عنوان نظر قضایی خود بهره‌مند شود و این چنین به‌طور غیرمستقیم موجب توسعه و ارتقای نظام ملی حقوق بشری در حد و اندازه کشورهای اروپایی و آمریکایی شود.

۹. نتیجه‌گیری

عطف به توجه روزافزون جامعه جهانی به موازین حقوق بشری که حاصل تحول رویکرد نظام بین‌المللی از حقوق بین‌الملل دولت‌محور به انسان‌مدار است، تعامل بین نظام‌های حقوقی بین‌المللی و داخلی تحت تأثیر تغییر ساختاری عمیقی قرار دارد که نتیجه آن غلبه بدون قید و شرط حقوق بین‌الملل بر قوانین حقوق داخلی است. ایده لقاچ ملایم (باروری تدریجی) و دادگاه قانون اساسی بین‌المللی مؤید افزایش این تفوق و تشدید کنترل اراده دولت با فرایندهای حقوق بین‌الملل است. ساختارهای قاعده‌ساز و نظارتی منبعت از سازمان‌های بین‌المللی و معاهدات مؤسس حاصل این تفوق‌اند. به همین لحاظ دولت‌ها برای

اجتناب از آثار نابهنجار مسئولیت ناشی از هنجارهای متعارض و برای حفظ مشروعیت و هویت بین‌المللی خود ملزم‌اند با تفسیرهای متفاوت و حداقلی و حداکثری موازین ملی خود را همسو با موازین بین‌المللی حقوق بشر تأویل و یا تفسیر کنند.

دادگاه‌های ایران که براساس اصل ۶۱ قانون اساسی وسیله اعمال قوه قضاییه به عنوان یکی از ارکان حکومتی‌اند، می‌توانند با اجرای موازین حقوق بشری به همگرایی نظام حقوقی داخلی و بین‌المللی کمک شایانی کنند؛ زیرا ضمن اعتباربخشی به مقررات بین‌المللی، دادرس با استناد به موازین بین‌المللی حقوق بشری و بهره‌مندی از قواعدی که در آنها مقرر شده است، در اصلاح و ارتقای حقوق داخلی و همگام و همسان‌سازی آن با حداقل‌های توقعات بین‌المللی موثر است. دادرس در مواجهه با مقررات داخلی حقوق بشری و مقررات بین‌المللی حقوق بشری با توجه به معارض یا موافق بودن مفاد متون داخلی و بین‌المللی می‌تواند رویکرد «هماهنگ‌سازی» میان تعهدات یا «اولویت‌بندی» تعهدات را در پیش گیرد. هماهنگ‌سازی میان تعهدات بدون شک به یکسان‌سازی یا یکپارچگی مقررات حقوق بشری منتهی می‌شود و فاصله موازین داخلی و بین‌المللی را به حداقل می‌رساند. در روش اولویت‌بندی چنانچه اولویت به تعهدات بین‌المللی داده شود، در واقع دادرس اصالت را به آنها داده و آن را با عدالت سازگارتر دانسته است، بنابراین موجب ارتقا حقوق بشری داخلی و همسوسازی آن با نظام حقوق بشر بین‌المللی می‌شود.

قضات می‌توانند با بهره‌گیری از اختیار تفسیر قوانین، با تفکیک تعهدات معاهده‌ای از تعهدات موضوع حقوق بین‌الملل عام دامنه شمول اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی و ماده ۹ قانون مدنی را محدود به تعهدات معاهده‌ای غیرخوداجرا و افقی کنند و موجب اجرای مستقیم تعهدات حقوق بشری در نظام داخلی شوند و در برخی موضوعات حقوق بشری که قوانین داخلی دارای ابهام یا اجمال بوده یا سکوت کرده‌اند، با استناد به موازین بین‌المللی که کشور ایران براساس تعهدات معاهده‌ای یا تعهدات حاصل از الزام حقوق بین‌الملل عام عهده‌دار است، رأی مقتضی صادر کنند و در نهایت در صورت تعارض قوانین داخلی و تعهدات بین‌المللی با تطبیق آنها مبتنی بر نظریه سلسله‌مراتب هنجاری، تعارض بین نهادهای حقوقی دو نظام را به حداقل رسانده و مبادرت به صدور رأی کنند.

رعایت موازین حقوق بشری بین‌المللی همسو با مبانی دینی و تمدن جامعه ایرانی نه تنها وظیفه حقوقی انسان مدارانه دادرس، بلکه برای جلوگیری از تبعیض در اعمال موازین آن نسبت به شهروندان مسلمان بیانگر یک تکلیف الهی و ملی نسبت به شهروندان ایرانی به‌ویژه مسلمانان است.

منابع

۱. فارسی

الف) مقالات

۱. ایزدی، علی (۱۳۹۴)، «نگاه تطبیقی به اجرای حقوق بین الملل در محاکم ملی»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، ش ۳، ص ۵۲۹-۴۹۷.
۲. سهرابلو، علی؛ طجریلو، رضا (۱۳۹۸)، اثرپذیری حقوق داخلی از قواعد و هنجارهای حقوق بین الملل، مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۹، ش ۲، ص ۴۹۹-۴۷۰.
۳. کدخدایی، عباسعلی؛ مقامی، امیر (۱۳۹۷)، «پیامدهای خوانش دستورگرایانه از حقوق بین المللی»، مجله حقوقی بین المللی، دوره ۳۵، ش ۵۹، ص ۳۸-۷.
۴. والتر، سوزان (۱۳۸۴)، «احیا و بازسازی تاریخ اعلامی، حقوق جهانی حقوق بشر»، ترجمه عباس خلجی، مجله دانشکده علوم انسانی (دانشگاه امام حسین)، سال چهاردهم، ش ۶۱ ص ۱۹۲-۱۶۱.

ب) آرا

۵. رأی شماره ۹۹/۰۲۲۶۴ مورخ ۹۹/۱۰/۱۱ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران
۶. رأی شماره ۹۸/۰۰۸۳۹ مورخ ۹۸/۵/۱۷ شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران
۷. رأی شماره ۹۷/۰۱۲۸۳ مورخ ۹۷/۱۲/۷ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه
۸. رأی شماره ۹۸/۰۰۳۱۷ مورخ ۹۸/۴/۴ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه
۹. رأی شماره ۹۷/۱۰۵۵ مورخ ۹۸/۱۰/۱۵ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه
۱۰. رأی شماره ۹۹/۰۰۰۱۱ شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان دشتی (خورموج)

۲. انگلیسی

A) Books

1. Sloss, David & Van Alstine Michael (2015), *International Law in Domestic Courts*, Santa Clara Digital Commons, doi.org/10.1017/CBO9780511635458, Available at: <http://digitalcommons.law.scu.edu/facpubs/889>,
2. Sloss, David (2009), *the role of Domestic court in treaty Enforcement, a comparative study*, Santa Clara University School of Law, New York, Cambridge University press

B) Articles

3. Altwicker, Tilmann (2018), "Transnationalizing Rights: International Human Rights Law in Cross-Border Contexts", the *European Journal of International Law*, Vol. 29, No. 2, pp. 581-606 DOI:10.22059/jplsq.2018.240446.1573.
4. Amos, Merris (2017), "The Value of the European Court of Human Rights to the United Kingdom", *The European Journal of International Law*, Vol. 28, No. 3, pp. 763-785.

5. Focarelli, Carlo (2005), "Denying Foreign State Immunity for Commission of International Crimes: The Ferrini Decision", *International and Comparative Law Quarterly*, Vol.54, pp.951-958.
6. Glanvill, Luke (2017). "The Responsibility to Protect beyond Borders in the Law of Nature and Nations", *The European Journal of International Law*, Vol. 28, No. 4, pp. 1069– 1095.
7. Hasanat, Abul, (2013). "Using International Law in National Courts: Bangladesh Perspective" 13 (1 &2) *Bangladesh Journal of Law* ", Vol. 13, pp. 49-73.
8. Hathaway, Oona A. (2002). "Do Human Rights Treaties Make a Difference?", *The Yale Law Journal*, Vol. 111, pp.1935-2042.
9. Krep, Sarah Elizabeth & Arena, Anthony clark (2006), "Why states follow the rules: toward a positional theory of adherence to international legal regimes", *duke journal of comparative & international law*, Vol. 16, pp.331-414.
10. Kunz, Raffaella (2020), "Judging International Judgments Anew? The Human Rights Courts before Domestic Courts", *the European Journal of International Law*, Vol. 30, pp.1129- 1163.
11. Laith K. Nasrawin (2016), "an International Constitutional Court: Future Roles & Challenges" *Digest of Middle East Studies*, Vol. 25, pp.210–226 DOI: 10.1111/dome.12090.
12. Niels, Petersen (2017), " The International Court of Justice and the Judicial Politics of Identifying Customary International Law", *the European Journal of International Law*, Vol. 28, No. 2, pp. 357–385.
13. Outi, Korhone (2017), " Within and Beyond Interdisciplinarity in International Law and Human Rights", *The European Journal of International Law*, Vol. 28, No. 2, pp. 625–648.
14. Roberto, Arthur & Giannattasio, Capella (2018), "the Interaction between International and Domestic Legal Orders: Framing the Debate according to the Post-Modern Condition of International Law" *German law journal*, Vol.19, No.01 pp.1-20.
15. Sandlotz, Wayne (2015), "How domestic courts use international law?", *Fordham international law journal*, Vol, 38, issue 2 article 5, pp. 595-636.
16. Shelton, Dinah (2003), "Boundaries of Human Rights Jurisdiction in Europe", *duke journal of comparative & international law*, Vol. 13, pp. 95-142.
17. Sloss, David (2011), "Domestic Application of Treaties", *Santa Clara Law Digital Commons*, pp. 1-27 Available at: <http://digitalcommons.law.scu.edu/facpubs/63526>.
18. Woolaver, Hannah (2019), "From Joining to Leaving: Domestic Law's Role in the International Legal Validity of Treaty Withdrawal" *The European Journal of International Law*, Vol. 30, No. 1, 73–104

C) cases

19. A.I.R, 1997, Vishaka v. The State of Rajasthan S.C. 3011 para.13 (India)
20. Court of Appeal Florence, 2002, Ferrini v. Germany, Arezzo Tribunal No. 1403198
21. Court of Cassation decision, 2004, no: 5044/4, ILDC 19, 128 ILR. 658.
22. ECHR, 1996, loizidou v. Turkey, judgment (merits), para, 43 and 52
23. House of lords, 1999, opinions of the lords of appeal for judgment in the cause Regina v. Bartle and the commissioner of police for the metropolis and others (appellants) ex parte found on the following web site: <http://www.publications.parliament.uk>. HRNZ,

- 1994, Simpson v. Attorney General, at 42-43
24. ICJ Reports, 2004, Advisory opinion about legal consequences of the construction of a wall in the occupied Palestinian territory, para 1570
25. P.C.I.J. Reports, 1935, the Greco-Bulgarian Communities Case Series B No.10)
26. P.C.I.J. Reports, 1932, Free Zones Case series A/B No. 46
27. P.C.I.J., 1931, The Polish Nationals in Danzing case, series A/B, No. 44.
28. S.C.R., 1989, Slaight Communications Inc. v. Davidson, 1. 1038 (Can.)
29. Verwaltungsgerichtsh of Baden Württemberg, 1996, Judgment, 10 S 1765/96, in particular, pp. 11-16

D) Other Documents

30. Human Rights in the Administration of Justice: A Manual on Human Rights for Judges, Prosecutors and Lawyers Chapter1 international human rights law and the role of the

